

بر برداشت محقق نایینی از این حدیث شریف مبنی بر اعتبار عدالت در قیّم بر اموال و شئون دیگران، آن هم عدالتی که ایشان و دیگران مطرح می‌کنند و صریحاً آن را غیر از ثقه بودن، کارابودن و عاقل بودن فرض می‌کنند (و بالطبع بستن راه آنچه ما به دنبال آن هستیم)، و بر بیاناتی که جناب ایشان در اطراف این حدیث داشت، ملاحظات متعددی وارد است، از جمله:

1. در روایت شیعه بودن قیّم مفروض است؛ (یقیم القاضی رجلاً منّا/ یقوم بذلک رجل منّا) و امام - علیه السلام - در فرض روای صحبت می‌کنند، پس عدم تعبیر امام - علیه السلام - به مثل «اذا کان من اصحابنا» به دلیل عدم فائده در ذکر آن است. البته این نقد بر کلام محقق نایینی منافات با بیانی که ما در استدلال داشتیم که مناسبت حکم و موضوع مقتضی است که وجه مماثلت توانابودن و امین بودن باشد، ندارد.
2. تاکید بر اعتبار عدالت - با مصطلح فقهی آن - با وجود روایاتی معتبر دال بر کفایت وثاقت در قیّم¹ ناموجه می‌نماید و این که در دوران بین خاص و عام باید اخذ به متیقّن کرد، قانون اصولی ندارد؛ در وقتی که اخذ به عام، مطابق بنای عقلا و ادراک عقل است. ناگفته نماند که ما در جای خود ثابت کرده‌ایم که اعتبار عدالت به معنای مشهور شده آن در قرون متاخر به گونه‌ای که پدیده‌ای جدا از علم و امانت و خبرویت باشد در اموری که این خصوصیت‌ها ضرور است و غیر آن نه ضرور است و نه مؤثر، هیچ مستند معتبری ندارد.
3. محقق نایینی مفهوم شرط را مسلم انگاشته؛ در حالی که این مسأله مورد اختلاف است و نظر صحیح، عدم اعتبار آن است؛ هر چند مشهور متاخران، آن را پذیرفته‌اند.

اشکال حکومی و انشایی دانستن فرمایش امام - علیه السلام - به دلیل خلاف ظاهر بودن، قابل قبول نیست و زخمی بر استدلال به روایت نمی‌زند.

از حقوق خصوصی به حقوق عمومی

گاه گفته می‌شود، آن چه مقصود از این بحث است تصویرداشتن ولایت برای برخی از حاکمان و حکومت‌هایی است که در گفتمان و گفتگوی شیعی خارج از ساختار تصویر معهود برای ولایت و فاقد ولایت هستند، در حالی که مواردی که به عنوان استدلال ذکر شد، بر فرض تمامیت مرتبط با حقوق خصوصی است نه حقوق عمومی.

1. روایت سماعه در این باره قبلاً گذشت. در صحیح علی بن رثاب نیز تعبیر امام - علیه السلام - : «ان کان لهم ولی یقوم بامرهم»؛ «اذا باع علیهم القیم لهم الناظر فی ما یصلحهم» و «صنع القیم لهم الناظر فی ما یصلحهم» (الوسائل، ج 19، کتاب الوصایا، باب 88، ص 422 و 421، ح 1). است که دال بر توانایی، امانت‌داری و حفاظت از منافع قیّم‌پذیر است. در این باره می‌توان به آثاری که مثبت کفایت آن چه ما بر آن در قیّم تاکید داریم در ابواب مختلف است، پیدا کرد. دیده شود: همان، ج 17، ابواب ما یکتسب به باب 71. 76، صص 248. 260.

در پاسخ می‌توان گفت: اولاً مقصود ما از این بحث، منحصر به حقوق عمومی نیست و مثل باب قضا و غیر آن هم مورد نظر است که بر فرض ورودش در حقوق عمومی در بخش حقوق عمومی داخلی جای می‌گیرد که در واقع مقابل حقوق خصوصی (با فرض توسعه آن به حقوق جزا و آیین دادرسی) نیست. ضمن این که ما، با اصطلاحات و مفاهیم خاص کار نداریم، مطمح نظر ما از استدلال به این ادله، ایراد ملاحظه (هر چند در حد فرضیه) بر چینی است که فقه امامیه در تصویر ولایت، به منصفه ظهور رسانده است، نباید غافل شد که با ایراد ملاحظه بر آن چینی، راه برای اثبات مدعا در حقوق عمومی حکومتی نیز باز می‌شود.

استدلال به عقل و بنای عقلا

استدلال به عقل و بنای عقلا (به عنوان دو نهاد مستقل) در راستای اثبات مقصود مورد بحث، کار سختی نیست با این تقریر بدون شک عقل، بر نیاز بشر به نظام و مدیریت کلان جامعه دلالت دارد. این نظام نیازمند مدیران و صاحبان رتق و فتق است. همه انسان‌ها نمی‌توانند این مدیریت را عهده‌دار شوند؛ پس باید عده‌ای عهده‌دار گردند که البته فعالیت آنها اعتبار هم داشته باشد و این عده، کسانی جز عاقلان، عادلان و خبیران امت و ملت نخواهند بود. عقلا هم در طول تاریخ این رویه را داشته‌اند. آن چه بیان شد چیزی جز ترجمه این روایت معتبر متین نخواهد بود:

«انا لا نجد فرقة من الفرق ولا ملة من الملل بقوا و عاشوا الا بقیم و رئیس...»²

این بیان را جهت اثبات ولایت عدول مؤمنین و حتی فساق مؤمنین می‌توان از فقها نیز سراغ گرفت. به تعبیر دیگر بیان ایشان در توسعه ولایت تا فساق مؤمنین، چیزی جز بیان عقلی نیست.³

2. عیون اخبار الرضا، ص 108.

3. ر.ک: منیة الطالب، ج 2، ص 240 و 241.